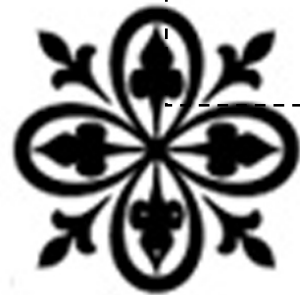


سهراب سپهری

کار مانیست شناسایی راز گل سرخ  
کار ما شاید این است  
که در افسون گل سرخ شناور باشیم  
پشت دانایی اردو بزنیم  
دست در جذبه یک برگ بشویم و سر خوان برویم  
صبح ها وقتی خورشید در می آید متولد بشویم  
هیجان ها را پرواز دهیم  
روی ادرک ، فضا ، رنگ صدا پنجره گل نم بزنیم  
آسمان را بنشانیم میان دو هجای هستی  
ریه را از ابدیت پر و خالی بکنیم  
بار دانش را از دوش پرستو به زمین بگذاریم  
نام را باز ستانیم از ابر  
از چنار از پشه از تابستان  
روی پای تر باران به بلندی محبت برویم  
در به روی بشر و نور و گیاه و حشره باز کنیم  
کار ما شاید این است  
که میان گل نیلوفر و قرن  
پی آواز حقیقت بدویم

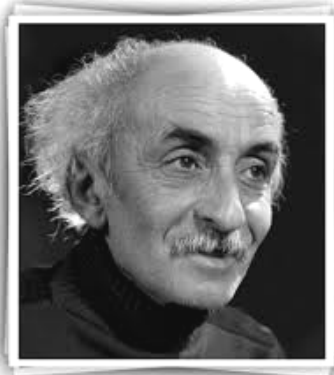


حسین پناهی

میزی برای کار  
کاری برای تخت  
تختی برای خواب  
خوابی برای جان  
جانی برای مرگ  
مرگی برای یاد  
یادی برای سنگ  
این بود زندگی؟!

پشت چراغ قرمز  
پسرکی با چشمان معصوم و دستانی  
کوچک گفت:  
چسب زخم نمی خواهید ؟  
پنج تا ، صد تومن ،  
آهی کشیدم و با خود گفتم:  
تمام چسب زخم هایت را هم که بخرم ،  
نه زخم های من خوب می شود  
نه زخم های تو...

پزشکان اصطلاحاتی دارند  
که ما نمی فهمیم  
ما دردهای داریم که آنها نمی فهمند  
نقیمی بد دردی است  
خوش به حال دامپزشکان!

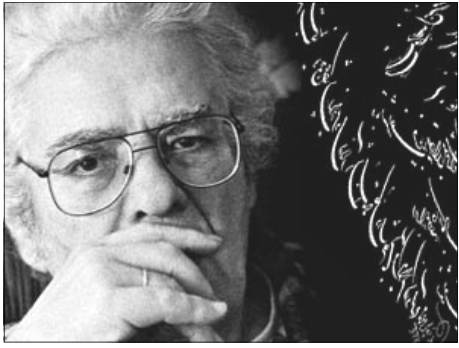


نیما یوشیج

گشت یکی چشمه ز سنگی جدا  
غلغله زن ، چهره نما ، تیز پا  
گه به دهان بر زده کف چون صدف  
گاه چو تیری که رود بر هدف  
گفت : درین معرکه یکتا منم  
تاج سر گلین و صحرا منم  
چون بدوم ، سبزه در آغوش من  
بوسه زند بر سر و بر دوش من  
چون بگشایم ز سر مو ، شکن  
ماه ببیند رخ خود را به من  
قطره ی باران ، که در افتد به خاک  
زو بدمد بس کوهر تابناک  
در بر من ره چو به پایان برد  
از خجلی سر به گریبان برد  
ابر ، زمن حامل سرمایه شد  
باغ ، ز من صاحب پیرایه شد  
گل ، به همه رنگ و برازندگی  
می کند از پرتو من زندگی  
در بن این پرده ی نیلوفری  
کیست کند با چو منی همسری ؟  
زین نمط آن مست شده از غرور  
رفت و ز مبدا چو کمی گشت دور  
دید یکی بحر خروشنده ای  
سهمگنی ، نادره جوشنده ای  
نعره بر آورده ، فلک کرده کر  
دیده سیه کرده ، شده زهره در  
راست به مانند یکی زلزله  
داده تنش بر تن ساحل یله  
چشمه ی کوچک چو به آنجا رسید  
وان همه هنگامه ی دریا بدید  
خواست کزان ورطه قدم در کشد  
خوبستن از حادثه برتر کشد  
لیک چنان خیره و خاموش ماند  
کز همه شیرین سخنی گوش ماند  
خلق همان چشمه ی جوشنده اند  
بیهوده در خویش هروشنده اند  
یک دو سه حرفی به لب آموخته  
خاطر بس بی گنهان سوخته  
لیک اگر پرده ز خود بردند  
یک قدم از مقدم خود بگذرند  
در خم هر پرده ی اسرار خویش  
تکنه بسجند فزون تر ز پیش  
چون که از این نیز فراتر شوند  
بی دل و بی قالب و بی سر شوند  
در نگرند این همه بیهوده بود  
معنی چندین دم فرسوده بود  
آنچه شنیدند ز خود یا ز غیر  
و آنچه بکردند ز شر و ز خیر  
بود کم از مدت آن یا مدید  
عارضه ای بود که شد ناپدید  
و آنچه به جا مانده بهای دل است  
کان همه افسانه ی بی حاصل است



چه بی تابانه می خواهمت ای دوریات آزمون تلخ زنده به گوری!  
چه بی تابانه تو را طلب می کنم!  
بر پشت سمندی  
گویی  
نورین  
که قرارش نیست.  
و فاصله  
تجربه یی بی هوده است.



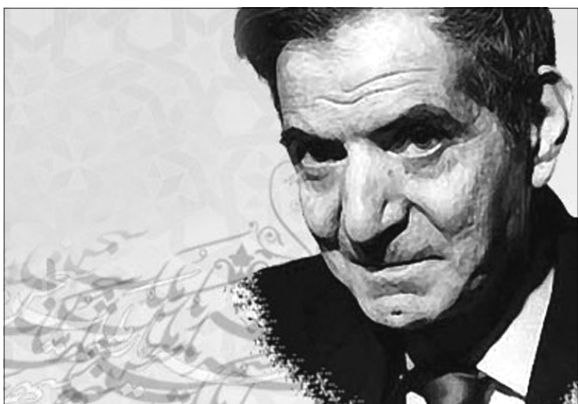
بوی پیرهن  
این جا  
واکنون. —

کوه ها در فاصله  
سردند.

دست در کوچه و بستر  
حضور مأنوس دست تو را می جوید  
و به راه اندیشیدن  
یأس را  
زج می زند.

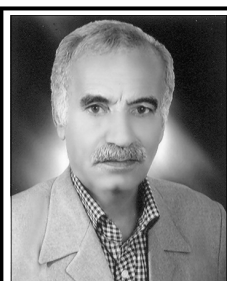
بی نجوای انگشتان ات  
فقط. —

و جهان از هر سلامی خالی ست.



سیدمحمد حسین شهریار

زمستان پوستین افزود بر تن کدخدایان را  
ولیکن پوست خواهد کند ما یک لا قبایان را  
ره ماتم سرای ما ندانم از که می پرسد  
زمستانی که نشناسد در دولت سرایان را  
به دوش از برف بالاپوش خز ارباب می آید  
که لرزاند تن عریان بی برگ و نوایان را  
به کاخ ظلم باران هم که آید سر فرود آرد  
ولیکن خانه بر سر کوفتن داند گدایان را  
طیب بی مروت کی به بالین فقیر آید  
که کس در بند درمان نیست درد بی دویان را  
به تلخی جان سپردن در صفای اشک خود بهتر  
که حاجت بردن ای آزاده مرد این بی صفایان را  
به هر کس مشکلی بردیم و از کس مشکلی نگشود  
کجا بستند یا رب دست آن مشکل گشایان را  
نقاب آشنا بستند کز بیگانگان رستیم  
چو بازی ختم شد بیگانه دیدیم آشنایان را  
به هر فرمان آتش عالمی در خاک و خون غلطید  
خدا ویران گذارد کاخ این فرمانروایان را  
به کام محترک روزی مردم دیدم و گفتم  
که روزی سفره خواهد شد شکم این ازدهایان را  
به عزت چون نبخشیدی به ذلت می ستانندت  
چرا عاقل نیندیشد هم از آغاز پایان را  
حریفی با تمسخر گفت زاری شهریارا بس  
که میگیرند در شهر و دیار ما گدایان را



منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه  
یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در  
ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی  
برگشت داده نمی شود.

tolou2@yahoo.com

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح پذیر